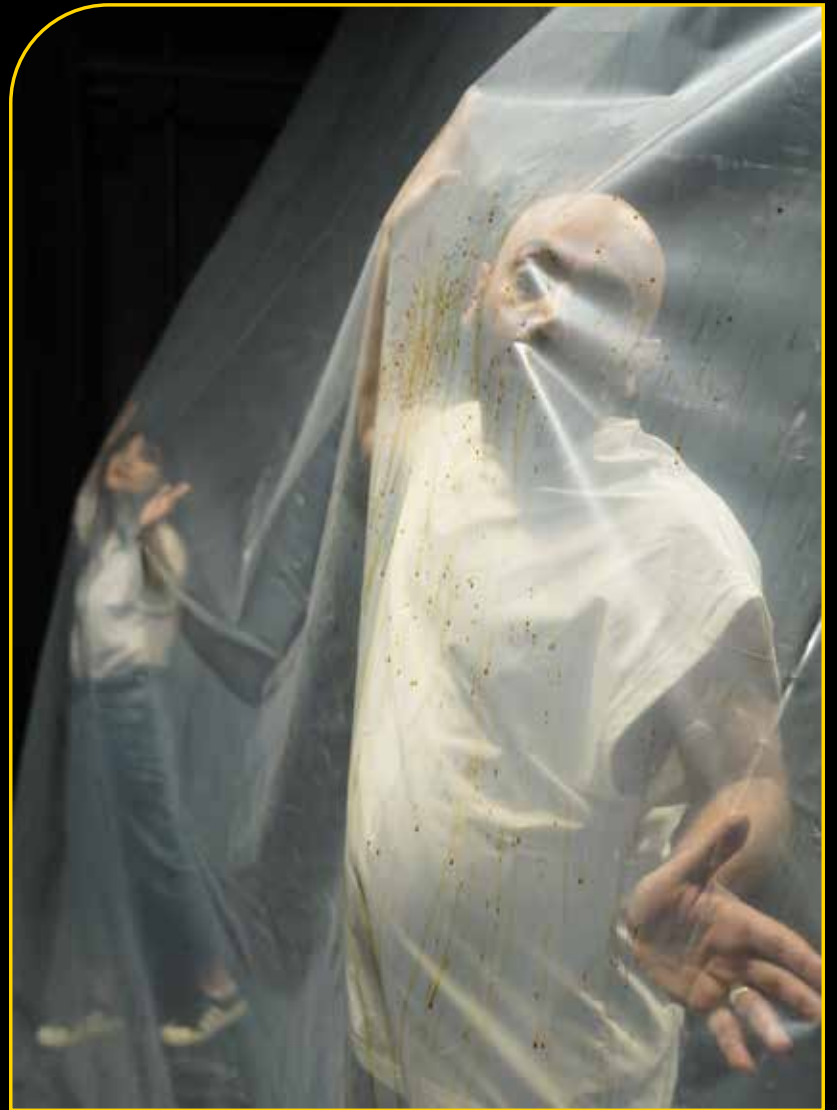




عاطفه کوشکی، بازیگر:

**تماشاگر باید شاهد باشد، نه فقط ناظر**

عاطفه کوشکی بازیگر نمایش «اسب‌نورد» می‌گوید مهم‌ترین چالش این اثر، زنده نگه داشتن حقیقت هر لحظه روی صحنه است؛ نمایشی که در آن سکوت، نگاه و مونولوگ‌ها به اندازه دیالوگ‌ها روایت می‌کنند و مخاطب را از جایگاه یک ناظر به شاهد ماجرا می‌رسانند.

در «اسب‌نورد» شما با شخصیتی مواجه هستید که میان خشونت، آسیب و نوعی احساس عدالت‌خواهی در رفت‌وآمد است. برای رسیدن به این جهان روانی، از چه مسیری وارد شخصیت شدید؟

من از خشونت وارد شخصیت نشدم، از فقدان وارد شدم. برای من این دختر قبل از اینکه قاتل باشد، کودکی است که بارها شاهد مرگ عزیزانش بوده و هیچ‌وقت فرصت سوگواری پیدا نکرده است. سعی کردم به جای قضاوت کردنش، بفهمم چرا جهان را این‌طور می‌بیند. وقتی به آن زخم نزدیک شدم، خشونتش هم برآیم قابل درک شد؛ نه قابل توجیه، بلکه قابل فهم. از آنجا که ساختار نمایش مبتنی بر مونولوگ است، بازیگر عملاً بدون پناه‌کنش‌های بیرونی باید مخاطب را درگیر نگه دارد. سخت‌ترین بخش این مواجهه برای شما چه بود؟

بزرگ‌ترین چالش این بود که مونولوگ به روایت صرف تبدیل نشود. هر جمله باید در همان لحظه کشف می‌شد، نه اینکه از قبل حفظ شده باشد. اگر فقط متن را بگویم، تماشاگر از توافاصله می‌گیرد. باید هر شب دوباره آن خاطره را زندگی کنی.

در طول اجرا، سکوت‌ها و مکث‌ها به اندازه دیالوگ‌ها اهمیت پیدا می‌کردند. این ریتم درونی چگونه در تمرین‌ها شکل گرفت؟

در تمرین‌ها فهمیدیم که همیشه کلمات حامل احساس نیستند. گاهی شخصیت به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر زبان جواش را نمی‌دهد و سکوت، صادقانه‌تر از هر دیالوگی است. سعی کردیم مکث‌ها را اجرا نکنیم؛ اجازه بدهیم از وضعیت شخصیت به وجود بیایند.

رابطه خواهر و برادر در نمایش، ترکیبی از همدلی، زخم مشترک و خشنونت است. برای ساختن این رابطه روی صحنه، چقدر میان شما و مهدی کوشکی گفت‌وگو و طراحی مشترک وجود داشت؟

خیلی زیاد، ما بخشی از این رابطه روی صحنه را مدیون احساس خواهر و برادری من و مهدی بودیم و بخش دیگر را مدیون نمایشنامه‌ای کاملاً پخته به لحاظ دراماتیک

مخاطب باقی بماند؛ اینکه خشونت چگونه در یک جامعه و یک خانواده بازتولید می‌شود و سکوت ما در برابر آن چه پیامدهایی دارد. اگر مخاطب بعد از خروج از سالن همچنان به گفت‌وگو و تفکر بپردازد، نشانگر آن است که ما به اهداف خود نزدیک شده‌ایم. «اسب‌نورد» تلاش می‌کند تا با نمایش آن احساس می‌کند، هر چند که نمایشنامه‌ای که مهدی کوشکی نویسنده آن باشد خود به خود بازیگر را تا حد زیادی در موقعیت درست کاراکتر قرار می‌دهد.

در بسیاری از لحظات، نگاه‌ها جای دیالوگ را می‌گرفتند؛ به‌ویژه ارتباط چشمی مستقیمی که میان بازیگران و حتی با تماشاگر شکل می‌گرفت. این مواجهه مستقیم با مخاطب چه حسی برای شما ایجاد می‌کرد؟

برای من آن لحظه‌ها شبیه شکستن مرز میان صحنه و سالن بود. دیگر احساس نمی‌کردم دارم برای تماشاگر بازی می‌کنم؛ انگار دارم از او می‌خواهم شاهد باشد. نگاه مستقیم، مسئولیت ایجاد می‌کند؛ هم برای بازیگر و هم برای مخاطب.

آیا در طول اجرا، واکنش و نگاه تماشاگر می‌توانست بر بازی شما تأثیر بگذارد؟

قطعاً. تأثیر هنر لحظه است. گاهی سکوت یک سالن از هر تشویقی پررنگ‌تر است. وقتی احساس می‌کنی تماشاگر نفسش را حبس کرده، انرژی صحنه تغییر می‌کند و تو هم ناخودآگاه با آن جریان همراه می‌شوی.

بازی در اثری با چنین حجم از خشونت روانی، بعد از پایان اجرا چه اثری روی بازیگر می‌گذارد؟ آیا خروج از فضای نقش برایتان دشوار بود؟

بله، مخصوصاً در اجراهایی که از نظر احساسی سنگین‌تر بودند. اما فکر می‌کنم بازیگر باید یاد بگیرد مرز خودش و نقش را حفظ کند. نقش را با تمام وجود زندگی می‌کنی، اما نباید اجازه بدهی با خودت به خانه برگردد.

مونولوگ‌های نمایش بسیار اعتراف‌گونه‌اند؛ انگار شخصیت‌ها همزمان در حال دفاع، اعتراف و طلب بخشش‌اند. این لایه‌های متناقض را چگونه در بازی کنترل می‌کردید؟

سعی نکردم این تناقض را حل کنم. اتفاقاً زیبایی شخصیت برای من همین بود که خودش هم نمی‌داند دنبال بخشش است یا دنبال اثبات حقانیتش. اگر بازیگر زودتر از شخصیت به جواب برسد، نقش تک‌بعدی می‌شود.

در طول اجرا، لحظه‌ای بوده که احساس کنید سکوت سالن با واکنش مخاطب، مسیر انرژی صحنه را تغییر داده است؟

بله، چند بار این اتفاق افتاد. لحظه‌هایی بود که بعد از یک جمله، سکوت عجیبی در سالن شکل می‌گرفت. آن سکوت به من می‌گفت که تماشاگر دیگر فقط شنونده نیست؛ وارد جهان نمایش شده است. آن لحظه‌ها برای من از ارزشمندترین تجربه‌های اجرا بودند.

اگر بخواهید تجربه حضور در «اسب‌نورد» را فقط در یک جمله توصیف کنید، چه می‌گویید؟

«اسب‌نورد» برای من سفری بود به تاریک‌ترین بخش‌های انسان؛ جایی که مرز میان قربانی و خشونت‌گر، آن قدر باریک می‌شود که دیگر نمی‌توان با قطعیت درباره هیچ‌کدام قضاوت کرد و البته اینکه من این فرصت را داشتم که دوباره با خانواده خودم که از کودکی برای من الگو بودند یک تجربه هنری جدید را سپری کنم، لطف کار را دوچندان کرد.

صحبت پایانی

امیدوارم تماشاگر بعد از پایان نمایش فقط به قتل‌ها یا خشونت فکر نکند، بلکه از خودش بپرسد چه اتفاقی می‌افتد که یک انسان به چنین نقطه‌ای می‌رسد. اگر نمایش بتواند این سؤال را در ذهن مخاطب زنده نگه دارد، فکر می‌کنم رسالتش را انجام داده است.

و جلسات طولانی تمرین و تحلیل کارگردان و سایر اعضای گروه تئاتر مستقل تهران. ما بارها در خصوص سکوت‌های مشترک و حتی چیزهایی که هرگز در نمایش گفته نمی‌شود حرف زدیم. تلاش کردیم گذشته‌ای بسازیم که تماشاگر آن را نمی‌بیند، اما حضورش را احساس می‌کند، هر چند که نمایشنامه‌ای که مهدی کوشکی نویسنده آن باشد خود به خود بازیگر را تا حد زیادی در موقعیت درست کاراکتر قرار می‌دهد.

در بسیاری از لحظات، نگاه‌ها جای دیالوگ را می‌گرفتند؛ به‌ویژه ارتباط چشمی مستقیمی که میان بازیگران و حتی با تماشاگر شکل می‌گرفت. این مواجهه مستقیم با مخاطب چه حسی برای شما ایجاد می‌کرد؟

برای من آن لحظه‌ها شبیه شکستن مرز میان صحنه و سالن بود. دیگر احساس نمی‌کردم دارم برای تماشاگر بازی می‌کنم؛ انگار دارم از او می‌خواهم شاهد باشد. نگاه مستقیم، مسئولیت ایجاد می‌کند؛ هم برای بازیگر و هم برای مخاطب.

آیا در طول اجرا، واکنش و نگاه تماشاگر می‌توانست بر بازی شما تأثیر بگذارد؟

قطعاً. تأثیر هنر لحظه است. گاهی سکوت یک سالن از هر تشویقی پررنگ‌تر است. وقتی احساس می‌کنی تماشاگر نفسش را حبس کرده، انرژی صحنه تغییر می‌کند و تو هم ناخودآگاه با آن جریان همراه می‌شوی.

بازی در اثری با چنین حجم از خشونت روانی، بعد از پایان اجرا چه اثری روی بازیگر می‌گذارد؟ آیا خروج از فضای نقش برایتان دشوار بود؟

بله، مخصوصاً در اجراهایی که از نظر احساسی سنگین‌تر بودند. اما فکر می‌کنم بازیگر باید یاد بگیرد مرز خودش و نقش را حفظ کند. نقش را با تمام وجود زندگی می‌کنی، اما نباید اجازه بدهی با خودت به خانه برگردد.

مونولوگ‌های نمایش بسیار اعتراف‌گونه‌اند؛ انگار شخصیت‌ها همزمان در حال دفاع، اعتراف و طلب بخشش‌اند. این لایه‌های متناقض را چگونه در بازی کنترل می‌کردید؟

سعی نکردم این تناقض را حل کنم. اتفاقاً زیبایی شخصیت برای من همین بود که خودش هم نمی‌داند دنبال بخشش است یا دنبال اثبات حقانیتش. اگر بازیگر زودتر از شخصیت به جواب برسد، نقش تک‌بعدی می‌شود.

در طول اجرا، لحظه‌ای بوده که احساس کنید سکوت سالن با واکنش مخاطب، مسیر انرژی صحنه را تغییر داده است؟

بله، چند بار این اتفاق افتاد. لحظه‌هایی بود که بعد از یک جمله، سکوت عجیبی در سالن شکل می‌گرفت. آن سکوت به من می‌گفت که تماشاگر دیگر فقط شنونده نیست؛ وارد جهان نمایش شده است. آن لحظه‌ها برای من از ارزشمندترین تجربه‌های اجرا بودند.

اگر بخواهید تجربه حضور در «اسب‌نورد» را فقط در یک جمله توصیف کنید، چه می‌گویید؟

«اسب‌نورد» برای من سفری بود به تاریک‌ترین بخش‌های انسان؛ جایی که مرز میان قربانی و خشونت‌گر، آن قدر باریک می‌شود که دیگر نمی‌توان با قطعیت درباره هیچ‌کدام قضاوت کرد و البته اینکه من این فرصت را داشتم که دوباره با خانواده خودم که از کودکی برای من الگو بودند یک تجربه هنری جدید را سپری کنم، لطف کار را دوچندان کرد.

صحبت پایانی

امیدوارم تماشاگر بعد از پایان نمایش فقط به قتل‌ها یا خشونت فکر نکند، بلکه از خودش بپرسد چه اتفاقی می‌افتد که یک انسان به چنین نقطه‌ای می‌رسد. اگر نمایش بتواند این سؤال را در ذهن مخاطب زنده نگه دارد، فکر می‌کنم رسالتش را انجام داده است.

صحبت پایانی

امیدوارم تماشاگر بعد از پایان نمایش فقط به قتل‌ها یا خشونت فکر نکند، بلکه از خودش بپرسد چه اتفاقی می‌افتد که یک انسان به چنین نقطه‌ای می‌رسد. اگر نمایش بتواند این سؤال را در ذهن مخاطب زنده نگه دارد، فکر می‌کنم رسالتش را انجام داده است.

صحبت پایانی

امیدوارم تماشاگر بعد از پایان نمایش فقط به قتل‌ها یا خشونت فکر نکند، بلکه از خودش بپرسد چه اتفاقی می‌افتد که یک انسان به چنین نقطه‌ای می‌رسد. اگر نمایش بتواند این سؤال را در ذهن مخاطب زنده نگه دارد، فکر می‌کنم رسالتش را انجام داده است.

صحبت پایانی

امیدوارم تماشاگر بعد از پایان نمایش فقط به قتل‌ها یا خشونت فکر نکند، بلکه از خودش بپرسد چه اتفاقی می‌افتد که یک انسان به چنین نقطه‌ای می‌رسد. اگر نمایش بتواند این سؤال را در ذهن مخاطب زنده نگه دارد، فکر می‌کنم رسالتش را انجام داده است.